كشف الشبهات از حقيقت يكتاپرستي

تأليف: ابوالحسين محمد ابن سليمان التميمي
مترجم: عبدالحي

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان – خداوند تو را رحمت كند- كه توحيد يكتا دانست الله سبحانه در پرستش است و آن همان دين پيامبراني است كه الله به خاطرآن، آن را به سوي بندگان خود گسيل داشته است كه نخستين آنان نوح عليه السلام مي باشد. هنگامي قومش در مورد افراد صالحي چون ود، سواع، يغوث،يعوق و نسر زياده روي كردند. الله تعالي وي را به سوي آنان روانه فرمود.
آخرين پيامبران، محمد صلي الله عليه وسلم مي باشد و او همان كسي است كه تنديس آن اشخاص صالح و نيكوكار را در هم شكست و الله وي را به سوي مردمي مبعوث فرمود كه عبادت مي كردند، حج به جاي مي آوردند و صدقه مي دادند و الله را بسيار ياد مي كردند ولي بعضي از مخلوقات را در بين خود و الله تعالي، واسطه قرار مي دادند و مي گفتند: «از آنها مي خواهيم كه ما را به الله نزديك كنند تا نزد او براي ما شفاعت كنند.» اين واسطه ها عبارت بودند از: ملائكه، عيسي عليه السلام، مريم عليها السلام و مردم ديگري غير از آنان از نيكوكاران صالح.
پس الله تعالي، محمد صلي الله عليه وسلم را به سوي آنان مبعوث فرمود تا دين پدرشان ابراهيم عليه السلام را برايشان تجديد و احيا نمايد و به آنها خبر دهد كه اين تقرب و اعتقاد، صرفاً حق الله تعالي مي باشد و هيچ چيزي از آن نه براي ملائكه اي مقرب و نه براي پيامبري مرسل روا نيست؛ چه برسد به غير آنها، و گرنه آن مشركين اقرار مي كردند و گواهي مي دادند كه الله همان آفرينندهٔ روزي رسانِ يگانه است كه براي او شريكي نيست و جز ذات الله تعالي هيچ كس روزي نمي دهد و زنده نمي گرداند و نمي ميراند

و امور را تدبير نمي كند و تمام هفت آسمان و زمينها و هر آنچه در آنهاست جمله فرمانبردار اويند و تحت تصرف و استيلاي او قرار دارند. هرگاه دليلي خواستي بر اينكه مشركيني كه پيامبر صلي الله عليه وسلم با آنان به نبرد پرداخت به اين گواهي مي دادند، پس اين سخن الله تعالي را تلاوت كن:*قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ*[1]«بگو چه كسي شما را از آسمان و زمين روزي مي دهد يا كسيت كه بر چشمها و گوشها حاكم است؟ و كسيت كه زنده را از مرده و مرده را از زنده برمي انگيزد و كيست كه كار [جهان] را تدبير مي كند، زودا كه خواهند گفت: الله؛ بگو پس چرا پروا نمي كنيد» و اين فرموده اش:*قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (84) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (85) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (86) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (87) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (88) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ*[2] «بگو، اگر مي دانيد زمين و هركس كه در آن است، از آن كيست؟ زودا كه مي گويند از آنِ الله است، بگو آيا پند نمي گيريد؟ بگو پروردگار آسمانهاي هفتگانه و عرش عظيم كيست؟ زودا كه مي گويند اينها از آنِ الله است. بگو پروا نمي كنيد؟ بگو اگر مي دانيد ملكوت همه چيز به دست كيست؟ و كيست كه امان مي دهد و در برابر او نمي توان به كسي امان داد؟ زودا كه مي گويند: اينها از آنِ الله است. بگو: پس چگونه

---

[1] يونس 31
[2] مؤمنون84- 89

فريب داده مي شويد؟» و آيات ديگري علاوه بر اينها.
هرگاه برايت محقق گشت كه آنها به اين اقرار داشتند و [بدان] اين [اقرار]، آنها را در توحيدي كه رسول الله صلي الله عليه وسلم آنان را به سويش فرا مي خواند داخل نكرد و [بدان كه] توحيدي را كه به انكارش مبادرت ورزيدند همان توحيد در عبادت است كه مشركين زمان ما آن را اعتقاد مي نامند، همچنانكه آنان شب و روز الله را فرا مي خوانند.
عده اي ديگر از آنها ملائكه را به خاطر شايستگي و نزديكي آنها به الله پرستش مي كردند تا براي آنان به شفاعت برخيزند، يا مرد نيكوكار و صالحي مانند«لات» يا پيامبري مانند «عيسي عليه السلام » را پرستش مي كردند و مي داني كه رسول الله صلي الله عليه وسلم به دليل اين شرك با آنها جنگيد و آنها را براي خالص كردن عبادت، تنها براي الله تعالي دعوت كرد همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا*[1] «و همه مسجدها خاص الله است پس در جنب الله هيچ كس را [به پرستش] مخوان» و همچنانكه مي فرمايد:* لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ*[2]«فراخواندن راستين او راست و كساني كه [مشركان] به جاي او مي خوانند[و مي پرستند] به آنان هيچگونه پاسخي نمي دهند.» بر تو روشن است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم به اين دليل با آنها پيكار نمود كه تمام دعاها و ذبحها و جملة نذرها و عبادتها در انواع مختلفشان براي الله باشد و دانستي كه اقرار آنان به توحيد ربوبيت، آنها را وارد اسلام نكرد، هرچند به سوي ملائكه، پيامبران و يا اولياء روي آوردند و به وسيلة آنان در طلب شفاعت و تقرب

---

[1] جن 18
[2] رعد 14

به سوي الله شدند كه اين همان چيزي بود كه موجب حلال شدن خونها و مالهايشان شد.
دانستي كه توحيد همان چيزي است كه پيامبران مردم را به سويش فرا خواندند و مشركان از اقرار و اعتراف به آن روي برتافتند و اين نوع توحيد معني «لا اله الا الله» است. بنابراين«اله» در نزد آنها كسي است كه به خاطر اين امور در نظر گرفته مي شود، فرق نمي كند خواه يك ملائكه يا يك پيامبر، ولي، قبر و يا يك جن باشد. مقصودشان از «اله» آفرينندة روزي رسانِ تدبير كنندة امور نبوده است زيرا، آنها مي دانستند كه آن[تدبير امور] تنها از آنِ «الله» است. همانطور كه قبلاً اشاره شد، مرادشان از «اله» همان مفهومي بود، كه مشركين زمان ما از لفظ سيد و آقاد دارند. پيامبر صلي الله عليه وسلم به سوي آنها آمد و آنان را به كلمة توحيد دعوت كرد كه آن عبارت بود از«لا اله الا الله»،«هيچ معبودي مستحق پرستش نيست مگر الله» و مراد از اين، معنايش مي باشد نه مجرد لفظ آن و كافران جاهل مي دانستند كه مقصود پيامبر صلي الله عليه وسلم پيراستن و يگانه دانستن الله تعالي از متعلقات است و كافر شدن نسبت به هر آنچه غير از او كه مورد پرستش قرار مي گيرد و تبري جستن از آن. هنگامي كه پيامبر به آنان فرمود: بگوييد لا اله الا الله؛ گفتند:* أَجَعَلَ الْآَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ*[1]«آيا همة معبودها را معبود يگانه مي سازد؛ اين امر عجيبي است.»
و چون دريافتي كه افراد بسيار جاهل و كافر آن را مي دانستند، نمي داند، بلكه مي پندارد كه آن تنها عبارت است از تلفظ كردن(بر زبان راندن) حروف آن، بدن اعتقاد قلبي به معنا و مفاهيمش. و اشخاص خُبره از آنها تصور مي كنند كه معناي اين كلمه اين است كه: هيچ كس جز الله آفريننده و روزي رسان نيست و جز الله كسي امور دنيا را

[1] ص 5

تدبر و اداره نمي كند بنابراين اگر جاهل ترينِ افراد كافر از آنها به معني لا اله الا الله داناتر باشند، هيچ خيري در چنين افرادي وجود ندارد. هرگاه آنچه را بر تو عرضه كردم با يك شناخت قلبي دريافت كردي و شرك به الله را شناختي كه در باره اش مي فرمايد:*إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا*[1] «[بدانيد كه] الله اين را كه برايش شرك قائل شوند، نمي بخشد و هرگناهي كه فروتر از آن است، براي كسي كه بخواهد مي بخشد و هركس كه به الله شرك ورزد، در حقيقت گناه عظيمي را به گردن گرفته است.» و چون دين الله تعالي را شناختي كه پيامبران از اول تا آخرشان را بر آن برانگيخته است و از هيچ كس جز آن را نمي پذيرد و نيز دريافتي آنچه را كه اكثر مردم به دليل جهل به اين به ورطة آن سقوط مي كنند از دو فايده بهره مند مي گردي: اول: شادماني از فضل و رحمت پروردگار، همانطور كه مي فرمايد:*قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ*[2] «بگو به فضل و رحمت الله بايد شادماني كنند كه اين بهتر است از آنچه مي اندوزند.» و نيز ترسي عظيم برايت به ارمغان مي آورد، پس هرگاه تو دريافتي كه انسان با يك كلمه كه بر زبانش جاري شود هرچند آن را از روي جهالت بگويد، پس جهل، عذر به حساب نمي آيد گاهي آن را بر زبان مي آورد در حاليكه تصور مي كند كه آن وي را به الله نزديك مي كند همانطور كه مشركين چنين مي پنداشتند بويژه اگر از آنچه الله تعالي در بارة قوم موسي با وجود شايستگي و آگاهي ايشان حكايت مي فرمايد الهام بگيري، هنگامي كه گفتند:*اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ

[1] نساء 48
[2] يونس 58

آَلِهَةٌ*[3] «اي موسي براي ما معبودي قرار بده چنانكه آنان معبودهايي دارند.» پس آنگاه بيم و هراس و حرص و رغبت تو براي آنچه كه از اين و امثال آن رهايت مي سازد زياد مي گردد. و بدان كه از جمله حكمت هاي پروردگار پاك و منزه اين است كه هيچ پيامبري را براي اين توحيد مبعوث نكرده مگر اينكه دشمناني را براي او قرار داده است. همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا*[2] «و بدينسان دشمناني براي هر پيامبر از شياطين انس و جن پديد آورديم و بعضي به برخي ديگر سخنان آراستة ظاهر فريب، پياو و الهام مي دهند.» ممكن است دشمنان توحيد داراي دانشهاي بسيار و كتابها و دلايل متعدد باشند، همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ*[3] «آنگاه كه پيامبرانشان براي آنان پديده هاي روشنگر آوردند ازآن مقدار علمي كه داشتند شادماني كردند.» هرگاه دانستي و آگاه شدي كه در سرِ راه حركت به سوي الله تعالي، ناگزير از رويارويي با دشمناني هستي كه در كمين نشسته اند و زبان آور و فصيح و اهل دانش و احتجاج هستند، پس بر تو واجب است دين الله تعالي را بدان حد فرا گيري كه در دست تو به سلاحي تبديل شود كه به وسيلة آن به مبارزه با آن شياطيني برخيزي كه امام و پيشواي ايشان خطاب به پروردگار بلند مرتبه ات چنين گفت:*... لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (16) ثُمَّ لَآَتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

---

[1] اعراف 138
[2] انعام 112
[3] غافر 83

**شَاكِرِينَ*[4] «بر سر راه راست تو در كمين آنان[بندگان] مي نشينم آنگاه از پيش و پس و راست و چپ شان [راستها و چپهايشان] به سر وقتشان مي روم و بيشترشان را سپاسگزار نخواهي يافت.» ولي هرگاه به جانب الله روي آوردي و به حجتها و آيات آشكار الله رجوع كردي، پس بر خود بيم راه مده و اندوهگين مشو*إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا*[2] «نيرنگ شيطان[در نهايت] ضعيف است»يك موحد بي سواد بر هزار تن از دانشمندان آن مشركان چيره مي گردد، همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ*[3]«و سپاه ماست كه ايشان پيروزند»پس سربازان الله در احتجاج و زبان آوري نيز پيروزند همچنانكه ايشان در مقابله با شمشير و نيزه چيره اند، تنها محل ترس از موحدي است كه راه توحيد را طي مي كند ولي مجهز به سلاح مبارزه نيست كه الله تعالي به وسيله كتابش كه آن روشنگر هر چيزي و هدايت و رحمت و بشارت براي مسلمانان قرار داده بر ما منت نهاده است، پس اهل باطل هيچ دليلي ارائه نمي دهند در قرآن آيه اي وجود دارد كه آن را رد مي كند و نادرستي اش را آشكار مي سازد همچنانكه الله تعالي مي فرمايد:*وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا*[4] «و[كافران] به نزد تو هيچ مثلي نياورند مگر آنكه [جوابي] برحق و خوش بيانتر برايت بياوريم.» بعضي از مفسران مي گويند اين آيه بصورت عام است در مورد هر دليلي كه اهل باطل تا روز قيامت مي آورند.
و من فرازي را از آنچه الله تعالي در كتابش براي پاسخ به همه آنچه را كه مشركان در زمان ما در برابرمان به آن احتجاج مي كنند، برايت بيان مي**

---

[1] اعراف 16-17
[2] نساء 76
[3] صافات 173
[4] فرقان 33

كنم، پس به دو صورت مجمل و مفصل به اهل باطل پاسخ مي دهيم:
بطور مجمل، پس آن كاري بس گران سنگ و در برگيرندة فايدة بسيار زيادي است براي كسي كه در مورد آن انديشه كند و آن قول الله تعالي است:*هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آَيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ**[1] **«او كسي است كه كتاب را بر تو نازل كرد كه بخشي از آن محكمات است كه اساس كتاب مي باشد و بخش ديگر متشابهات است؛ اما كج دلان، براي فتنه جويي و در طلب تأويل، پيگير متشابهات مي شوند، حال آنكه تأويل آن را جز الله نمي داند.» و حديث صحيحي از پيامبر صلي الله عليه وسلم نقل شده است كه فرمود:**| إِذَا رَأَيْتُمْ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ|[2] **(هرگاه با شخصي روبه رو شديد كه از آنچه داراي شبهه است پيروي مي كنند آنها كساني هستند كه الله تعالي از آنها نام مي برد. پس از ايشان حذر كنيد.) مثال آن اين است كه هرگاه بعضي از مشركان به تو گفتند:***أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**[3]**«بدانيد كه دوستداران الله، نه بيمي بر آنهاست و نه اندوهگين مي شوند.»**
يا بگويند شفاعت حق است، يا اينكه پيامبران در نزد الله تعالي داراي مقام و منزلت هستند، يا سخني از پيامبر صلي الله عليه وسلم را بيان كنند و به وسيله آن در مورد چيزي از عقيدة نادرستشان استدلال نمايند و تو مفهوم سخني را كه بيان كرده اند درك نمي كني، با اين سخن خويش به آنان پاسخ ده: الله تعالي در كتابش

---

[1] آل عمران7
[2] متفق عليه
[3] يونس 62

فرموده است همانا كساني كه در قلبشان كژي وجود دارد آيات محكم را وانهاده، آيات متشابه را پيگيري مي كند و از آنچه برايت بيان كردم اين بود كه الله تعالي خاطر نشان مي كند كه مشركين به توحيد ربوبيت اقرار مي كردند ولي آنان به دليل وابستگي شان به ملائكه و پيامبران و اولياء، كافر به حساب مي آورد با وجود اين اعتقادشان كه مي گفتند:*هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ*[1] «اينان شفيعان ما نزد الله هستند.» اين امري محكم و آشكار است كه هيچ كس نمي تواند معناي آن را تغيير دهد و آنچه را كه تو اي مشرك از قرآن يا از كلام رسول الله صلي الله عليه وسلم برايم بيان كردي، معنايش را نمي دانم ولي يقين دارم كه كلام الله تعالي همديگر را رد نمي كنند و سخن پيامبر صلي الله عليه وسلم با كلام الله عزوجل مخالفت نمي كند و اين يك پاسخ خوب و مستحكم است، ليكن آن را درك نمي كند مگر كسي كه الله تعالي او را توفيق عنايت كند كه آن را خوار نشمارد، همچنانكه الله تعالي در اين باره مي فرمايد:*وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ*[2] «و آن را جز شكيبايان نمي پذيرند و آن را جز به اختيار فرا نگيرد».

اما پاسخ مفصل، همانا دشمنان الله اعتراضات بسياري در بارة دين پيامبران دارند كه به وسيلة آن مردم را از آن باز مي دارند، از جملة آن، اين سخنانشان كه مي گويند: ما براي الله شريك قائل نيستيم بلكه گواهي مي دهيم كه هيچ كس جز ذات الله نمي آفرينند، روزي نمي دهد و باعث جذب منفعت و دفع مضرت نيست و او يگانه بي همتاست و همانا محمد مالك سود و زيان خود نيست چه برسد به عبدالقادر رحمه الله يا غير او؛ ولي ما گناهكار هستيم و نيكوكاران در نزد الله

---

[1] يونس 18
[2] فصلت 35

داراي مقام و منزلت هستند و ما به وسيلة آنها الله تعالي را به دعا مي خوانيم. پاسخ اين در همان چيزي است كه ابتدا به آن اشاره شد اينكه: كساني را كه رسول الله صلي الله عليه وسلم با آنان به جنگ پرداخت به آنچه بيان كرديد اقرار مي كردند و اذعان مي داشتند كه بتهاي آنان هيچ چيزي را نمي توانند اداره كنند، بلكه از آنها تنها تقرب به وسيلة مقام و شفاعت را اراده كردند و بر آنچه را كه الله تعالي در كتابش بيان كرده است تلاوت كن و آن را تشريح نما اگر بگويند آن آيات در باره كساني نازل شده كه بتها را عبادت مي كردند، چگونه افراد صالح و نيكوكار را مانند بتها قرار مي دهيد؟ يا چگونه پيامبران را مانند بتها قرار مي دهيد؟ پاسخ آنها با توجه به آنچه قبلاً بيان كرديم چنين است: هرگاه آنان به اين اعتراف كردند كه كافران گواهي مي دادند به اينكه تمام ربوبيت مختص ذات الله تعالي است و آنها از آنچه به سويش قصد كردند جز درخواست شفاعت چيز ديگري را اراده نمي كردند ولي هرگاه خواستند ميان عمل آنان و عمل خودشان در آنچه بيان كردي فرق قائل شوند، به آنان يادآوري كن كه از كافران گروهي بتها را پرستش مي كردند و برخي نيز اولياء را پرستش مي كردند، كساني كه الله تعالي در باره شان مي فرمايد:*أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ*[1] «اين كساني كه به دعا مي خوانند، كساني كه از همه مقرب ترند خود به پروردگارشان تقرب مي جويند.» و عيسي بن مريم و مادرش را به دعا مي خوانند كه الله تعالي در اين باره مي فرمايد:*مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآَيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (75) قُلْ

[1] اسراء 57

أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ*[1] «مسيح بن مريم جز پيامبري نيست كه پيش از او هم پيامبراني آمده بودند و مادرش زني بسيار درستكاري بود و هر دو[مانند انسانهاي ديگر] غذا مي خوردند؛ بنگر كه آيات خود را چگونه براي آنان روشن مي سازيم و باز بنگر چگونه رويگردان مي شوند. بگو آيا به جاي الله چيزي را مي پرستند كه نه زياني براي شما دارد و نه سودي؟ و الله شنواي داناست.» و اين كلام الله تعالي را برايش بيان كن:*وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (40) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ*[2]«و روزي كه همگي آنان را محشور گرداند، سپس به ملائكه گويد: آيا اينان بودند كه شما را مي پرستيدند؟ گويند: پاكا كه تويي، تو سرور ما هستي نه آنان؛ خير ايشان جنيان را مي پرستيدند[و] بيشترشان به آنان مؤمن بودند.» و الله تعالي مي فرمايد:*وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ*[3] «و چنين بود كه الله گفت: اي عيسي بن مريم آيا تو به مردم گفتي كه من و مادرم را همچون دو اله به جاي الله بپرستيد؟ گفت: پاكا كه تويي مرا نرسد كه چيزي را كه حد من و حق من نيست گفته باشم؛ اگر گفته بودم بي شك مي دانستي كه آنچه در ذات من است مي داني و من آنچه در ذات توست نمي

---

[1] مائده 75- 76
[2] سبأ 40- 41
[3] مائده 116

دانم؛ تويي كه داناي رازهاي نهاني». پس به او بگو دانستي كه الله تعالي كساني را كه روي به سوي بتها كردند تكفير مي نمايد و نيز اشخاصي را كه در عبادت روي به سوي صالحين مي كنند كافر مي شمارد و رسول الله صلي الله عليه وسلم با آنان پيكار نموده است. اگر گفت: كافران از آنان درخواست مي كردند، ولي ما گواهي مي دهيم كه تنها الله مالك سود و زيان است و امور جهان را اداره مي نمايد و جز از او از كسي درخواست نمي كنيم و نيكوكاران صالح بر چيزي از اين امور توانايي ندارند ولي به آنها روي مي آوريم به اميد اينكه در نزد الله براي ما به شفاعت برخيزند.

پاسخ: اين سخن به آنچه كافران مي گفتند عين همديگرند و اين سخن الله تعالي را برايش تلاوت كن:*وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى*[1] «و كساني كه به جاي او سروراني را به پرستش مي گيرند[و مدعي مي شوند] آنان را جز براي اين نمي پرستيم كه ما را با تقربي به الله نزديك گردانند.» و قول ديگر الله تعالي*وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ*[2] «و مي گويند اينان شفيعان ما نزد الله هستند.» بدان كه اين سه شبهه در ميان شبهه هايشان از همه بزرگتر است، هرگاه دريافتي كه الله تعالي در كتابش آن را بيان فرموده است و بسيار خوب آن را درك كردي، هيچ چيزي به آساني آن نيست. اگر گفت: من جز الله تعالي را پرستش نمي كنم و اين روي آوري به سوي آنان،[غير او] و به دعا خواندنشان پرستش نيست. پس به او بگو: تو به اين اقرار مي كني كه الله تعالي اخلاص در عبادتش را بر تو واجب كرده است؟ اگر گفت: آري. پس به او بگو اين چيزي را كه الله تعالي بر تو واجب گردانيده است برايم

---

[1] زمر 3
[2] يونس 18

مشخص كن كه عبارت است از اخلاص در عبادت براي الله تعالي، كه حق او بر تو مي باشد در حاليكه او نه معني عبادت را مي داند و نه انواع آن را. در اين صورت تو آن را اينگونه برايش توضيح بده. الله تعالي مي فرمايد:*ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ*[1] «پروردگارتان را به زاري و پنهاني بخوانيد كه او از حد درگذرندگان را دوست ندارد.» هرگاه به اين شيوه او را آگاه كردي پس به او بگو : آيا دريافتي كه اين دعا براي الله عبادت است؟ ناچار است بگويد آري. دعا مغز عبادت است، پس به او بگو: هرگاه اقرار داري كه آن عبادت است و الله تعالي را با بيم و طمع، شب و روز فرا خوانده اي، سپس در اين راز و نياز پيامبري يا شخص ديگري غير از او را فرا خوانده اي آيا در عبادت الله تعالي كس ديگري غير از او را برايش شريك قرار داده اي؟ ناگزير است كه بگويد: آري، سپس به او بگو: هرگاه به اين سخن الله تعالي عمل كردي كه:*فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ*[2]«پس براي پروردگارت نماز بگذار و قرباني كن» و از فرمان الله تعالي اطاعت كردي و برايش قرباني كردي، آيا اين عبادت است؟ ناچار است كه بگويد: آري، پس به او بگو: اگر براي مخلوقي، پيامبري يا يك جني يا غير آنها قرباني كني، آيا در اين عبادتِ الله تعالي، كس ديگري غير از او برايش شريك قرار داده اي؟ ناگزير است كه اقراركند و بگويد آري، و همچنين به او بگو: مشركيني كه در بارة ايشان قرآن نازل شد، آيا ملائكه و افراد صالح و لات و غير آن را عبادت كردند؟ ناچار است كه بگويد: آري، به او بگو: آيا عبادتشان براي آنان جز در دعا، قرباني و پناه بردن و مانند اينها، در چيز ديگري بود؟ و گرنه آنها اقرار به اين داشتند كه همگي بندگان اويند و در زير استيلاي وي قرار دارند و اينكه الله همان

[1] اعراف 55
[2] كوثر 2

كسي است كه امور جهان را تدبير مي كند، ليكن خواندن و پناه بردن آنها به سوي ايشان به خاطر مقام و منزلت و طلب شفاعتشان بود و اين پرواضح است.
اگر گفت: آيا شفاعت رسول الله صلي الله عليه وسلم را رد مي كني و از آن روي مي گرداني؟
بگو: آن را انكار نمي كنم و از آن روي برنمي تابم بلكه او صلي الله عليه وسلم شفاعت كنندة مقبول الشفاعة **است و به شفاعت او اميدواريم ولي تمام شفاعت از آنِ الله است همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا*[1] «بگو شفاعت به تمامي از آنِ الله است.» و صورت نمي گيرد مگر بعد از اذنِ الله تعالي همانطور كه مي فرمايد:*مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ*[2] «كسيت كه در نزد او جز به اذن او به شفاعت برخيزد.» و در مورد احدي شفاعت نمي كند مگر اينكه الله تعالي در مورد آن اجازه دهد. همانگونه كه الله جل جلاله مي فرمايد:*وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى*[3]«و[ملائكه] شفاعت نمي كنند مگر براي كسي كه[خداوند] از او خشنود باشد». و پروردگار پاك و منزه، راضي نمي شود مگر در مورد اهل توحيد، چنانكه باري تعالي مي فرمايد:*وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ*[4] «و هركس ديني غير از اسلام برگزيند، هرگز از او پذيرفته نمي شود.» حال كه تمام شفاعت از آنِ الله تعالي است و شفاعت تحقق نخواهد يافت مگر بعد از اذن او، و نه پيامبر صلي الله عليه وسلم و نه غير پيامبر براي احدي شفاعت نمي كنند تا اينكه الله تعالي اجازه ندهد و الله سبحانه اجازه نمي دهد مگر**

[1] زمر 44
[2] بقره 255
[3] انبياء 28
[4] آل عمران 85

براي اهل توحيد(موحدين)، بر تو آشكار مي شود كه تمام شفاعت ازآنِ الله تعالي مي باشد، پس آن را از او درخواست مي نمايم و مي گويم: پروردگارا! مرا از شفاعت او بي نصيب مگردان(شفاعت او را از من دريغ مدار)، پرودگارا! شفاعتش را روزي من گردان؛ و مانند اين دعاها.

و اگر گفت: به پيامبر صلي الله عليه وسلم شفاعت عطا شده و من از آنچه الله تعالي به او داده است درخواست مي كنم؛ پاسخ اين است كه: الله تعالي به او شفاعت عطا فرموده و تو را از آن باز داشته است: چرا كه مي فرمايد:*فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا*[1] «پس در جنب الله هيچ كس را [به پرستش] مخوان»

پس هرگاه الله تعالي را به دعا مي خواني كه پيامبرش در مورد تو شفاعت كند، از اين سخن او پيروي كن كه مي فرمايد:*فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا*[2] . گذشته از اين (همچنين) شفاعت به غير پيامبر صلي الله عليه وسلم نيز داده شده است، حقيقت اين است كه ملائكه، نوزادان و اولياء هم شفاعت مي كنند، باز هم مي گويي الله تعالي به ايشان شفاعت داده است و من از آنها درخواست مي كنم، اگر اين را گفتي به پرستش صالحين روي آورده اي كه الله تعالي آن را در كتابش بيان فرموده است و اگر گفتي نخير، اين گفتة تو باطل است كه الله تعالي به او شفاعت داده استو من آنچه را كه الله به او عطا فرموده است درخواست مي كنم.

اگر بگويد: من به هيچ وجه، هيچ شريكي براي الله قرار نمي دهم، ليكن روي آوردن و پناه بردن به صالحين شرك نيست. در پاسخش بگو: اگر تو به اين اذعان داري كه الله تعالي تحريم شرك را ماوراي حرام بودن زنا و بزرگتر از آن بحساب مي

---

[1] جن 18
[2] جن 18

آورد و به اين اعتراف مي كني كه الله تعالي شرك را نمي بخشد؛ آن شركي را كه الله سبحانه حرام گردانيده است معرفي كن و بيان كن چيزي را كه الله از آن صرف نظر نمي كند، چيست؟
حقيقت آن است كه او آن را درك نمي كند و نمي داند كه چيست؟
پس به او بگو: تو چگونه خويشتن را از آلودگي شرك باز مي داري در حاليكه آن را نمي شناسي؟ چگونه الله تعالي اين[شرك] را بر تو حرام كرده و بيان فرموده است كه از آن گذشت نمي كند، ولي تو از آن سؤال نمي كني و نمي خواهي آن را بشناسي؟ آيا مي پنداري كه الله تعالي شرك را حرام مي كند ولي آن را براي ما بيان نمي كند؟
اگر بگويد: شرك: پرستش بتهاست و ما بتها را نمي پرستيم. به او بگو: مفهوم و معناي بت پرستي چيست؟ آيا گمان مي كني آنان بر اين عقيده بودند كه آن چوبها و سنگها را به دعا مي خواندند چون مي آفريدند و روزي مي دادند و امور را تدبير مي كنند؟ كه قرآن اين پندار را تكذيب مي كند.
اگر بگويد: آنان كه روي به سوي درختي، سنگي، بنايي بر يك قبر يا غير آن مي كردند، و آن را به دعا مي خواندند و برايش قرباني و ذبح مي كردند، مي گفتند: آن ما را به سوي الله جل جلاله نزديك و مقرب مي گرداند و الله به بركت او ضرر و زيان را از ما دور مي كند يا به بركت او نعمتهاي خويش را به ما ارزاني مي دارد.
بگو: راست گفتي و اين مانند همان عملكرد شما در نزد اين سنگها و اماكني است كه بر روي قبرها و غير آن بنا كرده اند، آنچه كه عيان است اين كارهاي ايشان همان بت پرستي است،
همچنين به او گفته مي شود كه منظور تو از اين سخن كه: شرك، پرستش بتها مي باشد، آيا مقصودت اين است كه شرك تنها در اين مورد منحصر است و متوسل شدن به صالحين و به دعا

خواندن ايشان در آن داخل نمي شود؟ آنچه كه الله تعالي در كتابش بيان كرده است اين را رد مي كند چنانكه آن كس را كه ملائكه يا عيسي عليه السلام يا صالحين را قبله گاه خويش سازد، كافر مي شمارد پس ناگزيريم براي فهميدن تو تصريح كنم كه هركس كه در پرستش الله تعالي احدي از صالحين را براي او شريك قرار دهد، اين همان شركي است كه در قرآن بيان شده است و اصل مسئله همين است، باعث شگفتي است اگر بگويد: من براي الله هيچ شريكي قرار نمي دهم. لذا به او بگو: پس شريك قرار دادن براي الله چگونه است؟ آن را برايم تبيين و تفسير كن، اگر گفت آن پرستش بتها باشد؛ بگو:معني و مفهوم پرستش بتها چيست؟ آن را برايم تفسير نما؛ اگر گفت: من جز پروردگار يكتا را پرستش نمي كنم. پس بگو: معني پرستش الله تعالي به تنهايي چيست؟ آن را برايم توضيح دهيد؟ اگر آن را بدانگونه كه قرآن بيان فرموده است تفسير كرد، پس مراد حاصل مي شود ولي اگر آن را ندانست، چگونه مدعي چيزي است كه او از آن بي اطلاع است و اگر آن را در غير معنايش تفسير كرد آيه هاي آشكاري را در توضيح معناي شرك ورزي به الله تعالي و پرستش بتها كه در اين زمان درست مانند آن را انجام مي دهند، برايش بيان كرده ام و پرستش الله به يكتايي بطوري كه شريكي براي آن فرض نشود، همان چيزي است كه بر ما ناپسند مي انگارند و در مورد آن داد و بي داد مي كنند، همچنانكه در گذشته برادرانشان نيز فرياد كشيدند و گفتند:* أَجَعَلَ الْآَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ*[1]«آيا همة معبودها را معبود يگانه مي سازد؛ اين امر عجيبي است.» هرگاه كه دريافتي آنچه را كه مشركان زمان ما، اعتقاد مي نامند، همان شركي است كه قرآن در بارة آن نازل شده است. و پيامبر صلي الله عليه وسلم به

---

[1] ص 5

خاطر آن با مردم جنگيد. پس آگاه باش و بدان كه شرك پيشينيان خفيفتر از شرك مردم زمان ماست. به دو دليل:نخست اينكه: پيشينيان شرك نمي ورزيدند و ملائكه و اولياء و بتها را به همراه الله نمي خواندند مگر در آسايش و فراخي، ولي در هنگام شدايد و گرفتاري مخلصانه، تنها الله جل جلاله را فرا مي خواندند همانطور كه الله تعالي مي فرمايد:*وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا*[1]«و چون در دريا بلايي دامنگيرتان شود، هر چه به دعايش مي خوانيد[و به ناحق مي پرستيد] جز او ناپديد مي گردد، آنگاه چون شما را برهاند و به خشكي برساند[از او] روي برمي گردانيد و انسان ناسپاس است.» نيز مي فرمايد:*قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (40) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ*[2]«بگو بينديشيد اگر عذاب الهي يا قيامت فرا رسد، آيا اگر راست مي گوييد كسي جز خدا را مي خوانيد؟ آري تنها او را [به دعا] مي خوانيد و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور مي گرداند و شما شريكي را كه براي او قائل شده ايد، از ياد مي بريد.» همچنين مي فرمايد:*وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ*[3]«و چون به انسان رنجي رسد، پروردگارش را- انابت كنان- مي خواند». و اين كلامش*وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ*[4]«و چون موجي سايبان وار آنان را فرا گيرد، خداوند را در حالي كه دين خود را براي او

[1] اسراء 67
[2] انعام 40- 41
[3] زمر 8 و تمامها ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ
[4] لقمان 32

پيراسته مي دارند، به دعا مي خوانند.» پس اگر كسي اين مسئله را درك نمايد كه الله سبحانه در كتابش آشكار نموده و آن اين است كه مشركهايي را كه پيامبر صلي الله عليه وسلم با آنان به نبرد پرداخت، الله و غير او را در گشايش و فراخي به دعا مي خواندند ولي در گرفتاري و بلا جز الله تعالي را به تنهايي و بدون شريك به دعا نمي خواندند و اربابان خويش را به فراموشي مي سپردند؛ تفاوت ميان شرك اهل زمان ما و پيشينيان براي او آشكار مي گردد، ليكن كجاست كسي كه با دل و جان اين مسئله را با دركي بسيار عالي و متين، فهم كند؟ از الله تعالي استمداد و كمك مي طلبيم.

دليل دوم: پيشينيان به همراه الله سبحانه اشخاص مقربي را در نزد الله به دعا مي خواندند كه يا پيامبران يا اولياء و يا ملائكه بودند و يا سنگ ها و درختان را مي خواندند كه مطيع الله هستند نه عاصي در پيشگاه او. حال آنكه اهل زمان ما به همراه الله، اشخاصي را پرستش مي كنند كه از فاسق ترينِ مردم هستند و كساني را كه به دعا مي خوانند، خود همان اشخاصي هستند كه گناهاني همچون زنا، سرقت، ترك نماز و مانند آن از آنها سر مي زند. كسي كه به صالحي يا به چيزي كه نافرماني نمي كند، مانند سنگ و چوب معتقد است و آن را به دعا مي خواند، كارش عاقلانه تر از كسي است كه به اشخاص معتقد است كه خود نظاره گر فسق و فسادش است و به آن گواهي مي دهد.

حال كه دريافتي؛ كسي را كه پيامبر صلي الله عليه وسلم با آنها به نبرد پرداخت از نظر عقل و شعور، سالمتر بودند و شرك آنها نيز خفيفتر از شرك مشركان زمان ماست؛ بدان كه اينان داراي شبهه اي هستند كه بر آنچه ذكر كرديم وارد مي كنند و آن از بزرگترين شبهه هاي آنهاست، پس براي جواب آن خوب گوش كن. آنها مي گويند:

همانا كساني كه قرآن در موردشان نازل شده است گواهي نمي دادند به اينكه جز الله هيچ معبود بر حقي وجود ندارد[لا اله الا الله نمي گفتند] و رسالت رسول الله صلي الله عليه وسلم، رستاخيز و قرآن را انكار مي كردند و آن را سحر و جادو مي ناميدند، ولي ما گواهي مي دهيم كه هيچ معبود برحقي جز الله جل جلاله وجود ندارد و محمد صلي الله عليه وسلم فرستاده الله است و قرآن را تصديق مي كنيم و به رستاخيز ايمان داريم و نماز برپا مي داريم و روزه مي گيريم، پس چگونه ما را از زمره آنان(مشركان زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم) قرار مي دهيد؟

پاسخ: كليه دانشمندان بر اين اتفاق نظر دارند كه هرگاه شخصي رسول الله صلي الله عليه وسلم را در چيزي تصديق و در چيزي ديگر، تكذيب نمايد، همانا او كافر است و هرگز داخل اسلام نمي شود، همچنين اگر كسي به قسمتي از قرآن ايمان بياورد و قسمتي ديگر از آن را انكار كند، مانند كسي كه به توحيد اذعان دارد ولي واجب بودن نماز را انكار مي كند، يا به توحيد و نماز اقرار مي كند و وجوب زكات را انكار مي كند، يا تمام اينها را قبول دارد ولي روزه را رد مي كند و چون در زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم حج را انكار كردند الله تعالي در موردشان چنين فرمود:*﴿**وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**﴾*[1]**«و خداي را بر مردم، حج خانه(ي كعبه) مقدر است، براي كسي كه بدان راه تواند برد و هركس كفر[و انكار] ورزد[بداند] كه خداوند از جهانيان بي نياز است». و هركس به تمام اينها اقرار كند و رستاخيز را انكار نمايد به اجماع[علماي اسلام] كافر مي شود و خون و مالش حلال مي گردد؛ همانطور كه الله تعالي مي**

---
[1] آل عمران 97

فرمايد:* إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا *[1] «كساني كه به خدا و پيامبرش كفر ورزند و مي خواهند بين خدا و پيامبرش جدايي قائل شوند و مي گويند به بعضي ايمان داريم و به بعضي نداريم و مي خواهند راهي بينابين، پيش گيرند، اينان به واقع كافرند.»
چنانكه الله تعالي در كتابش به صراحت بيان فرموده است كه هركس به قسمتي از آن ايمان بياورد و به بخشي ديگر كفر ورزد، پس او به واقع كافر است. اين شبهه را برطرف مي كند و اين همان چيزي است كه عده اي از مردمان سرزمين(احساء) در نامه اي كه به سوي ما ارسال كرده بودند، ذكر كرده اند. همچنين گفته مي شود: اگر تو به اين اذعان داري كه اگر شخصي در هر چيزي، پيامبر صلي الله عليه وسلم را تصديق نمايد ولي واجب بودن نماز را انكار نمايد، او به اجماع كافر است و خون و مالش حلال مي گردد و همچنين هرگاه به همه چيز اقراركند بجز رستاخيز، همچنين اگر واجب بودن روزه ي رمضان را انكار كند، تكذيب اين موارد مورد اختلاف مذاهب نيست. زيرا همانطور كه پيش از اين ذكر كرديم، قرآن خود به بيان آن پرداخته است.
پر واضح است كه توحيد بزرگترين فريضه اي است كه پيامبر صلي الله عليه وسلم به خاطر آن مبعوث شده است و آن بزرگتر از نماز و زكات و روزه و حج است.
پس چگونه باشد كه هرگاه انسان چيزي از آن امور را انكار كند كافر مي شود اگر چه به تمامي آنچه كه پيامبر صلي الله عليه وسلم آورده است عمل كند؟ اما اگر توحيد را كه به خاطر آن تمامي

---
[1] نساء 150- 151 و اتمها: وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

پيامبران عليهم السلام مبعوث شده اند، انكار كند، كافر نمي شود؟ سبحان الله! اين جهالت چقدراعجاب انگيز است!!
همچنين بايد گفت: اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم با بني حنيفه به نبرد برخاستند، با وجود اينكه در حضور پيامبر صلي الله عليه وسلم مسلمان شدند و آنها كساني بودند كه گواهي مي دادند هيچ معبود برحقي جز الله وجود ندارد و همانا محمد صلي الله عليه وسلم بنده و فرستادة اوست و اذان مي گفتند و نماز برپا مي داشتند.
اگر گفت: آنان مي گفتند: همانا مسيلمه پيامبر است: مي گوييم: اين همان چيزي است كه مد نظر ماست. هرگاه شخصي، مردي را به مقام نبوت پيامبر صلي الله عليه وسلم برساند، كافر شده و مال و جانش حلال مي گردد و شهادتين و نماز او را سود نرساند، پس حال كسي كه«شمسا»،«يوسف»(يوسف و شمسان و تاج، اسامي برخي از پرستش شدگاني بودند كه گروهي در اين سرزمين، آنان را در جنب الله يا جداي از الله به دعا مي خواندند مانند بدوي، دسوقي، متبولي ، امثال اينها در مصر و مانند ابن عربي در دمشق) يا يك صحابي يا يك پيامبر را به مقام فرمانرواي قدرتمند آسمانها و زمين برساند چگونه خواهد بود؟ پاك و منزه است الله و او چقدر عظيم الشأن است![به همين علت است كه مي فرمايد:]*كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ*[1] «بدينسان خداوند بر دلهاي كساني كه [حق را] در نمي يابند، مهر مي زند.»
همچنين بايد گفته شود: كساني را كه علي بن ابي طالب رضي الله عنه با آتش سوزانيد، جملگي ادعا مي كردند كه اهل اسلام هستند و آنها از ياران علي رضي الله عنه بودند و از صحابه، علم آموخته بودند. ليكن در مورد علي رضي الله عنه باورهايي داشتند، شبيه آنچه[پيشينيان] در باره

---

[1] روم 59

يوسف و شمسان و امثال آنها داشتند، پس چگونه اصحاب، بر قتل و كفر آنها اتفاق كردند؟ آيا چنين مي پنداريد كه اصحاب، مسلمانان[اهل قبله] را تكفير مي كنند؟ آيا تصور مي كنيد كه اعتقاد[نادرست] در مورد«تاج» و امثال او بي ضرر است ولي اعتقاد[ناروا] در مورد علي بن ابي طالب رضي الله عنه كفر است.
همچنين مي توان گفت: ابناء عبيد قداح كه در عصر عباسيان بر سرزمين مراكش و مصر حكومت مي كردند، جملگي گواهي مي دادند كه جز الله هيچ معبود برحقي وجود ندارد و محمد صلي الله عليه وسلم فرستاده الله است و خويش را اهل اسلام مي خواندند و نماز جمعه و جماعت برگزار مي كردند. همينكه مخالفت با شريعت، سواي آنچه كه در زمان ما وجود دارد، را از خود بروز دادند و دانشمندان بر كافر دانستن و جنگيدن با آنها اجماع و اتفاق كردند و سرزمين آنها را دارالحرب اعلام كردند، لذا مسلمانان با آنها به نبرد پرداختند تا آنچه را از سرزمينهاي مسلمين كه در اختيار دارند، از آنها پس بگيرند.
همچنين گفته مي شود: هرگاه چنين باشد كه پيشينيان كافر نشدند مگر به خاطر اينكه آنان بين شرك و تكذيب رسول الله صلي الله عليه وسلم و قرآن و انكار رستاخيز و غير و ذلك را جمع نمودند، پس در اين صورت معنا و مفهوم بابي را كه دانشمندان در هر مذهبي بيان كرده اند چيست؟ (باب حكم مرتد) و آن عبارت است از اينكه مسلماني بعد از اسلام آوردنش كافر شود، سپس [دانشمندان] انواع زيادي[از مسببات ارتداد] را بيان كرده اند كه هر نوعي از آن موجب كافر شدن و حلال گشتن خون و مال شخص مي گردد؛ تا آنجا كه ايشان چيزهايي را كه در نزد فاعل آن كوچك و ناچيز جلوه مي كند، بيان كرده اند مانند كلمه[كفر آميز] ي كه بر زبان جاري كند بدون اعتقاد قلبي يا كلمه اي[كفر آميز] بر وجه

مزاح و شوخي به زبان آورد.همچنين بيان مي شود: كساني را كه الله تعالي در موردشان فرمود:*يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ*[1]«اينان به خداوند سوگند مي خورند كه نگفته اند ولي به راستي سخن كفر آميز را گفته اند و بعد از اسلام آوردنشان كافر شده اند.» آيا نشنيده اي كه الله تعالي آنان را به واسطه گفتند كلمه اي كفر آميز تكفير نموده است هرچند كه در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم بوده اند و همراه او به جهاد مي رفتند و با او نماز مي خواندند و زكات مي دادند حج به جاي مي آوردند و تنها الله را پرستش مي كردند؛ همچنين كساني را كه الله تعالي در موردشان مي فرمايد:*قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ*[2]«بگو آيا به خداوند و آيات و پيامبر او ريشخند مي كرديد، عذر و بهانه نياوريد، براستي كه پس از ايمانتان كافر شده ايد.» اينها كساني هستند كه الله تعالي به صراحت بيان فرموده است كه بعد ا ايمان آوردنشان كافر شده اند و اين در حالي است كه در غزوه ي تبوك پيامبر صلي الله عليه وسلم را همراهي مي كردند ولي كلمه اي كفر آميز آن هم به قصد شوخي و مزاح بر زبان آوردند. در مورد اين شبهه خوب دقت كن و آن اين سخنانشان است كه مي گويند: از مسلمانان مردمي را تكفير مي كنيد كه گواهي مي دهند جز الله هيچ معبود بر حقي وجود ندارد و نماز برپا مي دارند و روزه مي گيرند؛ پس به جواب آن دقت كن كه پرفايده ترين چيزهايي كه در اين چند ورقه وجود دارد، همين پاسخي است كه به اين شبهه داده مي شود.

از جمله دلايلي كه در آن مورد مي توان ارائه كرد آن چيزي است كه الله تعاي از بني اسرائيل با

---

[1] توبه 74
[2] توبه 65- 66

وجود اسلام و علم و صلاحشان بازگو مي فرمايد كه به موسي گفتند:*اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ*[1] «اي موسي براي ما معبودي قرار بده چنانكه آنان معبودهايي دارند.» و سخن اشخاصي از اصحاب [كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفتند] براي ما«ذات انواط»[2] قرار بده. رسول الله صلي الله عليه وسلم قسم ياد كرد كه اين خواسته، شبيه همان سخن بني اسرائيل است كه به موسي عليه السلام گفتند: *اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا*[3]

ليكن مشركين شبهه اي دارند كه در هنگام مطرح شدن اين جريان به آن احتجاج مي كنند،آنها مي گويند: همانا بني اسرائيل به خاطر آن كافر نشدند، همچنين كساني كه به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفتند: براي ما ذات انواطي قرار بده كافر نشدند. پس پاسخ اين است كه بگوييم: بني اسرائيل آن را انجام ندادند، همچنين كساني كه اين درخواست را از پيامبر صلي الله عليه وسلم نمودند آن را عملي نكردند، اگر بني اسرائيل آن را انجام مي دادند بدون هيچ اختلافي كافر مي شدند، همچنين هيچ اختلافي در اين نيست كساني را كه پيامبر صلي الله عليه وسلم از اين كار نهي فرمود اگر به فرمانش عمل نمي كردند و بعد از نهي او، ذات انواط براي خويش برمي گزيدند، كافر مي شدند، اصل مسئله نيز همين است.

بنابراين اين داستان اين مطلب را گوشزد مي كند كه همانا نه تنها فرد مسلمان بلكه شخص عالم چه بسا به انواع مختلفي از شرك مبتلي شود ولي از وجود آن بي خبر باشد، لذا اهميت آن آموختن و پرهيز از آن آشكارتر مي شود و پي بردن به اينكه اين سخن شخص جاهل كه مي گويد: توحيد را دريافته ام، از بزرگترين نوع جهل، و دسيسه هاي شيطان است؛ سپس متوجه آن شود و در همان

---

[1] اعراف 138

[2] درختاني بودند كه مشركين عرب اسلحه هاي خود را براي تبرك و ظفرمندي به آن مي آويختند.

[3] اعراف 138

لحظه توبه کند کافر نمي شود، همانطور که بني اسرائيل چنين کردند و کساني که از پيامبر صلي الله عليه وسلم درخواست کردند. همچنين از اين جريان مي توان دريافت که اگر آنها به واسطه انجام آن خواسته کافر نمي شدند پس چگونه است که سخن بر موسي سخت مي شود بر وجهي که با شديدترين لحن، خطابشان مي کند:*قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ***[1] **«گفت براستي شما قومي نادان هستيد». همچنانکه رسول الله صلي الله عليه وسلم هم در مقابل اين خواسته، همانند موسي عليه السلام عمل کرد.**

آنان در شبهه اي ديگر مي گويند: همانا پيامبر صلي الله عليه وسلم اسامه را به خاطر کشتن شخصي که گفت: لا اله الا الله سرزنش کرد و فرمود:|أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ|[2]**(آيا او را بعد از اينکه اقرار به لا اله الا الله نمود، کشتي؟)**

همچنين اين فرموده اش|أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ|[3]**(دستور دارم که با مردم پيکار نمايم تا اينکه بگويند: هيچ معبود برحقي جز الله وجود ندارد.) و احاديث ديگري روايت شده است که هرکس اين[کلمه طيبه] را بر زبان جاري ساخت بايد در مورد او دست نگه داشت.**

مقصود اين جاهلان، از طرح اين شبهه اين است که اگر کسي بگويد:(لا اله الا الله) نه کافر مي شود و نه کشته، هرچند به هر کاري که مي خواهد دست بزند. بايستي به آن مشرکان نادان گفته شود که: پرواضح است که رسول الله ص با يهود پيکار نمود و آنان را نفرين کرد درحاليکه مي گفتند:(لا اله الا الله). اصحاب رسول صلي الله عليه وسلم نيز با قبيله بني حنيفه به جنگ برخاستند درحاليکه آنها گواهي مي دادند به اينکه هيچ معبود برحقي جز الله وجود ندارد و همانا محمد فرستادۀ الله است و نماز برپاي مي داشتند

---

[1] اعراف 138
[2] متفق عليه
[3] بخاري

و به اسلام دعوت مي كردند، همچنين كساني را كه علي بن ابي طالب رضي الله عنه آنان را در آتش افكند، چنين بودند.
آن جاهلان اذعان مي كنند كه اگر شخصي قيامت را انكار نمايد كافر شده، كشته مي شود، اگر چه بگويد:(لا اله الا الله) و اينكه اگر كسي چيزي از اركان اسلام را نپذيرد، هر چند به (لا اله الا الله) اقرار كند باز كافر شده و كشته مي شود. پس چگونه است اگر كسي چيزي از فروع دين را رد كند گفتن (لا اله الا الله) فايده اي به او نمي رساند ولي توحيدي را كه آن، اصل دين پيامبران عليهم السلام و سرلوحة دعوتشان بوده است انكاركند، گفتن(لا اله الا الله) وي را سود مي بخشد؟ ليكن[اصل قضيه از اينجا سرچشمه مي گيرد كه] دشمنان الله تعالي مفهوم احاديث را درك نكرده اند.
و اما در مورد حديث اسامه؛ ايشان مردي را به قتل رساندند كه اظهار اسلام نمود ولي به اين دليل كه تصور كرد آن را جز به خاطر ترس از جان و مالش اظهار نكرد[او را كشت]. هرگاه شخص، اسلام خود را آشكار كرد، واجب است كه از وي دست بردارند مگر آنچه مخالف آن است از وي ظاهر شود؛ الله تعالي در همين مورد چنين فرموده است:***يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا***[1]**«اي مؤمنان چون در راه خدا سفر كنيد، به درستي پرس و جو كنيد.» به عبارتي ديگر آن را محقق و معلوم نماييد. اين آيه دلالت مي كند بر دست نگه داشتن از[كسي كه اظهار اسلام مي كند] و مجال دادن براي تصديق يا تكذيب شدن اسلامش. لذا اگر بعد از آن چيزي از وي ظاهر شود كه مخالف اسلام باشد كشته مي شود به دليل اي قول الله تعالي*****فَتَبَيَّنُوا*** **و اگر فرد به صرف گفتن لا اله الا الله ديگر كشته نمي شود تثبيت و تحقيق معنايي ندارد. به اين**

[1] نساء 94

ترتيب آن حديث و همانند آن، معنايش آن چيزي است كه بيان نموديم و آن اينكه اگر كسي به اسلام و توحيد اقرار نمود، دست بازداشتن از وي واجب است مگر اينكه چيزي مخالف آن از وي سر زند.

دليلي كه در اين مورد مي توان ارائه داد اين است كه: همانا رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود:|أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ|[1]**(آيا او را بعد از اينكه اقرار به لا اله الا الله نمود، كشتي؟) و فرمود:**|أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ|[2] **(دستور دارم كه با مردم پيكار نمايم تا اينكه بگويند: هيچ معبود برحقي جز الله وجود ندارد.)و هم او در بارة خوارج فرمود:**|اينما لقيتموهم فاقتلوهم لئن ادركتهم لاقتلتهم قتل عاد|**(هركجا به آنها برخورد كرديد، آنها را بكشيد، اگر به آنان برسم[عصر آنها را دريابم] بسان قوم عاد كه نابود شدند، هلاكشان مي نمايم.)**

با وجود اينكه آنها از ساير مردم بيشتر عبادت مي كردند و اذكار مي خواندند به گونه اي كه اصحاب در نزد آنها، نماز خويش را اندك مي شمردند،آنها از اصحاب كسب علم كردند، ولي هنگامي كه چيزهايي مخالف شريعت از آنان ظاهر گشت، نه گفتن لا اله الا الله و نه عبادت بسيارشان و نه ادعاي اسلام و مسلمان بودن؛ آنان را سودي نبخشيد. همچنين آنچه كه در مورد جنگ با يهود و پيكار با اصحاب بني حنيفه ذكر كرديم[شاهد و دليل براثبات اين مسئله مي باشد]. وانگهي هنگامي كه مردي به پيامبر صلي الله عليه وسلم خبر داد كه بني مصطلق از پرداخت زكات امتناع ورزيده اند. خواست كه با آنان به جنگ آيد تا اينكه الله تعالي، اين آيه را نازل فرمود:*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ**

[1] متفق عليه
[2] بخاري

نَادِمِينَ*[1]*«اي مؤمنان، اگر فرد فاسقي خبري برايتان آورد[در آن] بررسي كنيد، مبادا ندانسته به قومي زياني رسانيد آنگاه به خاطر كاري كه كرده ايد، پشيمان شويد.» و آن مرد به آنها دروغ بسته بود. پس تمامي اينها به اين امر دلالت مي كند كه مقصود پيامبر صلي الله عليه وسلم در احاديثي كه به آن احتجاج مي كنند، همان چيزي است كه ما بيان كرديم.

آنان را شبهه اي ديگر هم هست و آن اينكه، آنچه را كه پيامبر صلي الله عليه وسلم بيان فرموده است كه مردم در روز قيامت از آدم و بعد از نوح و ابراهيم و موسي و عيسي، طلب ياري مي كنند؛ و همة آنها از پذيرفتن آن امتناع مي كنند تا اينكه اين امر را به رسول الله صلي الله عليه وسلم واگذار مي كنند.

گفتند: پس اين دلالت مي كند بر اينكه استغاثه و ياري خواستن به غير الله شرك محسوب نمي شود. جواب اين است كه بگوييم: پاك و منزه است كسي كه بر قلب دشمنانش مْهر نهاده است ما استغاثه و طلب ياري رساندن از مخلوق را در آنچه كه قادر به انجام آن مي باشن، انكار نمي كنيم همانطور كه الله تعالي در داستان موسي عليه السلام مي فرمايد:*فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ*[2]*«آنگاه كسي كه از پيروانش بود در برابر كسي كه از دشمنانش بود، از او ياري خواست.»

همانطور كه انسان در جنگ از يارانش كمك مي طلبد و در چيزهايي غير از آن، كه مخلوق توانايي انجام دادن آن را داشته باشد. ما استغاثه و فريادرسي در پرستش و عبادت را انكار مي كنيم، كه در كنار قبرهاي اولياء يا در غياب آنها انجام مي دهند، آن هم در چيزهايي كه كسي جز الله تعالي نمي تواند آن را انجام دهد. هرگاه آن امر

---

[1] حجرات 6
[2] قصص 15

تحقق يابد مردم از كمك گرفتن از پيامبران عليهم السلام در روز قيامت، قصدشان اين است كه ايشان از الله تعالي بخواهند كه به حساب مردم رسيدگي كند تا اهل بهشت از گرفتاري توقفگاه [طولاني] بياسايند. و اين در دنيا و آخرت رواست كه نزد فردِ صالحِ زنده اي بروي كه با تو هم مجلس شود و كلام تو را بشنود و به او بگويي از الله تعالي براي من طلب كن، همانطور كه ياران رسول الله صلي الله عليه وسلم در زمان حياتش از او درخواست مي كردند كه برايشان دعا نمايد اما پس از وفاتش، آنان هرگز در كنار مرقدش، از او درخواست دعا و [شفاعت] نكردند بلكه سلف صالح حتي از كسي كه در كنار مرقدش الله تعالي را به دعا بخواند، جلوگيري كرده اند. پس وضعيت كسي كه از خود او صلي الله عليه وسلم طلب دعا مي كند، چگونه است؟!

آنان را شبهه اي ديگر نيز هست: و آن داستان ابراهيم عليه السلام است آن هنگام كه در آتش انداخته شد، جبرئيل عليه السلام در هوا بر او ظاهر شده، فرمود: آيا كمك مي خواهي؟ ابراهيم عليه السلام فرمود: ولي نه از تو. مي گويند: اگر درخواست كمك ا جبرئيل شرك است، آن را بر ابراهيم عرضه نمي كرد!

پاسخ اين است كه اين هم از نوع شبهه اولي است چرا كه جبرئيل به او پيشنهاد كرد به وسيله امري كه در محدوده قدرت اوست به ابراهيم عليه السلام يراي رساند، همچنانكه الله تعالي در بارة او مي فرمايد:*شَدِيدُ الْقُوَى*[1]«[ملائكه ي نيرومند». اگر الله تعالي به او اجازه مي داد، مي توانست آتشي را كه براي ابراهيم عليه السلام برافروخته بودند و تمام كوهها و زمين اطراف آن را بردارد و در مشرق و مغرب بيندازد يا اگر به او فرمان مي داد كه ابراهيم عليه السلام را در مكان بسيار دوري از آنها قرار دهد، مي توانست و اگر

---

[1] نجم 5

به او دستور مي داد كه او را به سوي آسمان ببرد آن را انجام مي داد و اين مانند مردِ ثروتمندي است كه مال بسياري دارد، مرد نيازمندي را مي بيند، پس به او پيشنهاد مي كند كه به وي قرض دهد يا اينكه چيزي به او ببخشد كه نيازمنديش برطرف گردد ولي آن مرد نيازمند از قبول كردنش خودداري مي كند و صبر پيشه مي كند تا الله تعالي رزقي به او ببخشد كه هيچ منتي در آن براي كسي نباشد.

بنابراين اين مثل كجا از جنس استغاثة عبادت و شرك است. اگر آنها داراي فهم بودند؟!

و ان شاء الله سخن را با طرح يك مسئله بسيار مهم به منظور درك آنچه بيان شد، به پايان مي رسانم ليكن به خاطر اهميت جايگاه اين مسئله و اشتباه فراوان درآن، سخن را به آن اختصاص مي دهيم و مي گوييم: هيچ اختلافي در اين نيست كه همانا توحيد، بايستي به وسيله قلب و زبان و عمل باشد. پس اگر چيزي از اينها مختل شود، شخص نمي تواند مسلمان بماند، اگر[شخصي] توحيد را بشناسد و بدان عمل نكند، پس وي كافر و معاند[عصيانگر] است، مانند فرعون و ابليس و امثال اينها.

بسياري از مردم در اين مورد دچار خطا مي شوند و مي گويند: اين حق است و ما اين را درك مي كنيم و گواهي مي دهيم كه آن حق است ولي ما توانايي انجامش را نداريم و روا نيست در نزد مردم ديارمان چيزي را انجام دهيم مگر اينكه موافق ايشان باشد و بهانه تراشيهاي ديگر. و اين بيچارگان متوجه نيستند كه غالب سران كفر، حق را مي شناسند و آن را رها نكرده اند مگر به خاطر يكي از اين بهانه ها چنانكه الله تعالي مي فرمايد: *﴿**اشْتَرَوْا بِآَيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا**﴾*[1] **«اينان آيات الهي را به بهاي ناچيز فروخته اند». از جمله آيات ديگر، اين سخن الله تعالي است كه مي**

[1] توبه 9

فرمايد:*يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ*[2]«او را مي شناسند همانگونه كه فرزندانشان را مي شناسند». اگر در عمل، ظاهراً به توحيد عمل كند ولي آن را درك نكند و يا قلباً به آن معتقد نباشد، وي منافق است و از كافر مطلق بدتر است:*إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ*[2]«منافقين در طبقه زيرين جهنم جاي دارند». اين مسئله يك مسئله بزرگ و طولاني است، هرگاه در آنچه كه بر زبان مردم جاري مي شود، انديشه به خرج دهي، كساني را مي يابي كه حق را مي شناسند ولي عمل به آن را به خاطر ترس از نقصان دنيوي يا از دست دادن پست و مقام و يا به دليل محافظه كار رها مي كنند و يا كساني را مي يابي كه در ظاهر به توحيد عمل مي كنند ولي در باطن از آن بي خبرند و هرگاه از آنچه كه قلباً به آن معتقد هستند سؤال كني[در مي يابي] كه آنان توحيد را نمي شناسند. بنابراين فهميدن دو آيه از كتاب الله تعالي بر تو واجب است. نخستينِ آنها از كلامش كه قبلاً از نظر گذشت[اين آيه است كه]: *لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ*[3]«عذر و بهانه نياوريد، براستي كه پس از ايمانتان كافر شده ايد.» پس هرگاه برايت ثابت شد بعضي از اصحاب كه همراه رسول الله صلي الله عليه وسلم با روميان جهاد كردند به سبب كلمه اي كه بر وجه مزاح و شوخي به زبان آوردند، كافر شدند [بدان كه گناه و جريمة] كسي كه سخنان كفر آميز بر زبان مي آورد بر تو آشكار مي گردد[و بدان كه گناه] كسي كه از ترس نقصان مال يا از دست دادن جاه و موقعيت و يا به خاطر ملاحظه و رعايت حال كسي به كفر عمل كند، بزرگتر از [گناه و جريمة] كسي است كه از روي شوخي، كلمه اي كفر آميز بر زبان مي آورد.

---

[1] بقره 146
[2] نساء 145
[3] توبه 66

دومين آيه شريفه، در اين رابطه اين فرمده الله تعالي مي باشد:*مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ*[1]«هركس بعد از ايمانش به خداوند كفر ورزد[بازخواست شود] مگر كسي كه وادار شود و دلش به ايمان آرام و استوار باشد.»

بنابراين الله تعالي، عذرشان را نمي پذيرد، مگر كسي كه مجبور شود درحاليكه قلبش بر ايمان آرام گرفته باشد در غير اين صورت به تحقيق، پس از ايمان آوردنش، كافر مي شود؛ فرق نمي كند چه از روي ترس آن را انجام دهد يا محافظه كاري و رعايت حال ديگران يا ملاحظه آداب و رسوم سرزمينش، خانواده اش، طايفه اش يا به خاطر مالش يا بر وجه مزاح مرتكب آن شود و يا علاوه بر اينها اعراض و نيتهاي ديگر[مطرح باشد] مگر كسي كه مجبور شود: آيه شريفه از دو جهت بر اين امر دلالت مي كند: نخست اينكه: الله تعالي مي فرمايد:*إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ*«مگر كسي كه وادار شود». پس الله تعالي استثنايي براي آن قرار نداده مگر براي كسي كه او را به كلمة كفر آميز وادار نمايد.

پرواضح است كه انسان مجبور نمي گردد مگر بر انجام عمل يا گفتن كلام، ولي در مورد عقيده قلبي هيچ احدي بر آن مجبور نمي شود.

دوم اينكه: اين سخن الله تعالي كه مي فرمايد:*ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآَخِرَةِ*[2]«اين از آن جهت است كه ايشان زندگي دنيا را از آخرت خوشتر دارند». پس تصرحي كرده است همانا اين كفر و عذاب به سبب اعتقاد يا جهل، يا به خاطر بغض دين يا حب كفر نيست. بلكه تنها دليلش در آن، بهره اي از بهره هاي دينا و ترجيح دادن آن بر دين است.

---

[1] نحل 106
[2] نحل 107

و الله سبحانه و تعالي اعلم و الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و علي آله و صحبه اجمعين